

## پیش‌خوارک

«علل همگرایی ایران و سوریه» در آیینۀ یک اثر نوانشتر

### برای مقاومت

برای پیروزی

■ علی احمدی‌فراهانی



دسر روزهایی که مقاومت منطقه‌ای علیه اسرائیل، از سوی این رژیم جعلی مسود سبعا نه ترین حملات قرار گرفته است، احتمالاً مطالعه پژوهشی در باب

«علل همگرایی ایران و سوریه» به‌نگام قلمداد می‌شود. این اثر توسط حسین شهرداری تألیف شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آن را روانه بازار کتاب کرده است. تارنمای ناشر در اشاراتی کوتاه، موضوع این تحقیق را اینگونه شرح داده است: «با پیروزی انقلاب اسلامی، امواج بینداری اسلامی در منطقه آسیای جنوب‌غربی و شمال آفریقا به پا خاست و محور مقاومت با مرکزیت جمهوری اسلامی ایران در منطقه ایجاد گردید. دلیل بنیاید که مبارزان مسلمان فلسطین و لبنان، به محور مقاومت پیوستند و دولت سوریه نیز به دلیل اختلافات شدید سیاسی و امنیتی با رژیم اشغالگر قدس، به این محور پیوست. حضور سوریه در محور مقاومت در برابر نظام سلطه، حمایت سوریه از ایران در جنگ با عراق، تحولات منطقه عربی و منافع مشترک ایران و سوریه، از مهم‌ترین دلایل همگرایی ایران و سوریه بوده است. در واقع وجود دشمنان، دیدگاه‌ها و منافع مشترک این دو کشور را به هم نزدیک کرده است. این عوامل، باعث پیدایش راهبرد مشترک بین سوریه و ایران شده است. در شرایط کنونی، سوریه کمر محور مقاومت می‌بندد که اگر از میان برداشته شود، می‌تواند به محور ضدنظام سلطه و امریکا آسیب جدی وارد سازد.از سوی دیگر حمایت ایران برای سوریه، امری



▼ دیدار بشار اردن رئیس‌جمهور سوریه بارهبر معظم انقلاب اسلامی

حیاتی است و این کشور در شرایط کنونی، بدون ایران نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد و با کمک کشورمان، می‌تواند به عنوان یک کشور تأثیر گذار و راهبردی در منطقه باقی بماند…»

«علل همگرایی ایران و سوریه» در فصلی از خویش، در باب بسترهای نزدیکی این دو کشور، به این نکات اشارت برده است: «سوریه به دلیل اینکه همواره در صف اولی مبارزه با رژیم صهیونیستی قرار داشته است، طبعاً همواره از جریان مقاومت علیه این رژیم حمایت می‌کند. مقاومت اسلامی لبنان و فلسطین نیز هم به لحاظ دارا بودن ماهیت ضداسرائیلی و هم به لحاظ تأمین منافع سوریه در لبنان و نیز به دلیل افزایش قدرت و اعتبار سوریه به در جامعه عربی و بین‌الملل، از حساسیت و ویژگی خاصی نزد مقامات سوری برخوردار می‌باشند. حمله رژیم صهیونیستی به لبنان در سال ۱۹۸۲، موجب تحقیر نظامی سوریه و محدودشدن دایره منافع و کنترل سوریه بر لبنان گشت. شکست‌های سوریه در لبنان و اخراج سازمان آزادی بخش فلسطین که در آن زمان متحد سوریه و تحت محافظت استراتژیک این کشور قرار داشت، ضربات سختی برای این کشور عربی محسوب می‌شد، اما کوشش‌های ایران برای حمایت فعال از لبنانی‌ها، در مقایسه با سکوت عملی جهان عرب، بر ارزش و اعتبار ایران نزد سوری‌ها افزود. به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر و استراتژی امریکامبنی بر مبارزه با تروریسم و قرار دادن نام عمده فعالیت‌های اسلامی از جمله حماس، جهاد اسلامی و حزب‌الله در لیست سیاه خودنوشته، ایران و سوریه به علت حمایت از جریان مذکور، عملاً مورد اتهام و تهدید امریکا قرار گرفتند، ولی طرفین نه تنها از حمایت خود از جریان مقاومت اسلامی نکاستند، بلکه به شیوه صریح‌تر در جنگ‌های ۳۳روزه اسرائیل با حزب‌الله، ۲۲روزه اسرائیل با حماس در غزه و ۱۱روزه با حزب‌الله، از جریان مقاومت اسلامی حمایتی بی‌دریغ به عمل آوردند…»

## تاریخ

تاریخ ۰۶۰۶۲۲۸۵۲۳



دهه ۴۰ آیت‌الله محمد رضا مهدوی کنی در میان نمازگزاران مسجد جلیلی تهران

حیات مبارزاتی زنده‌باد آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی در آینه روایت‌ها و تحلیل‌ها

# امام جماعتی که با زندان و تبعید الفتی دیرینه داشت

■ **نیما احمدپور**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز از تحال عالم مجاهد، زنده‌یاد آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی است. هم از این روی و در مقال بی‌آمده، به مدد پیاره‌ای از روایت‌ها و تحلیل‌های موجود، به بازخوانی پیشینه مبارزاتی آن بزرگ پرداخته‌ایم. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان از جمله مقبول آید.

■ **آغاز یک تکاپوی مبارزاتی**

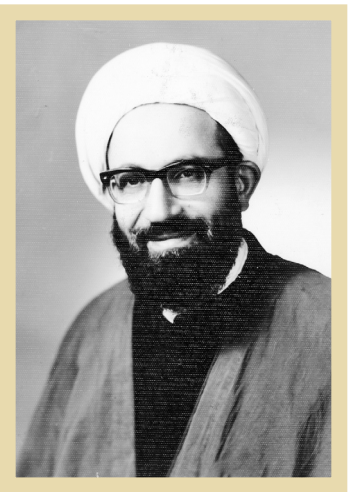
زنده‌یاد آیت‌الله حاج‌شیخ محمدرضا مهدوی کنی، فعالیت‌های مبارزاتی خویش را از دوران تحصیل در حوزه علمیه قم آغاز کرد و پس از مهاجرت به تهران، آن را در قالبی منسجم‌تر تداوم بخشید. سارا اکبری، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در روایت و تحلیلی از آغاز مجاهدات آن عالم راحل، چنین آورده است: «آیت‌الله محمدرضا حاج‌باقری مشهور به مهدوی کنی، از جمله روحانیونی است که پس از آشنایی با امام خمینی (ره)، مراحل تکوین شخصیت سیاسی و اخلاقی خود را پشت سر گذاشت. ایشان با ورود به حوزه علمیه و آشنایی با دیدگاه‌های رهبر کبیر انقلاب اسلامی، روش سیاسی امام را به عنوان شیوه‌ای که توانایی احیای تشیع را دارد، برگزید. آیت‌الله مهدوی کنی هنگام تحصیل در حوزه علمیه قم، با اعضای فدائیان اسلام آشنا شد و در کنار تحصیل، به فعالیت سیاسی روی آورد. در آنای همین فعالیت‌ها و در یک سفر تبلیغی به کاشان در سال۱۳۲۸، ش. اولین روبروایی او با مأموران رژیم پهلوی باقی‌افتاد و توقف یک‌روزه و ضرب‌وشتم و او طلاب همراهش منجر شد که واکنش شدیدی آیت‌الله‌عظمی بروجردی را در مقابل دولت در پی داشت. علاوه بر آن آیت‌الله مهدوی کنی به اتفاق چند تن از طلاب دیگر، به تشکیل مجمع سیاسی طلاب در قم اقدام کردند که زیربنای فعالیت‌های سیاسی ایشان شد. هدف مجمع سیاسی طلاب، علاوه بر ایجاد تحول در آموزش علوم دینی در حوزه‌های علمیه و تجدیدنظر در محتوای دروس، مبارزه با تفکرات کمونیستی و ماتریالیستی تعریف شده بود. از دیگر برنامه‌های ایشان در آن دوره، فعالیت در جلسات علمی و سیاسی با حضور نهایت به تأسیس هسته‌هایی مانند جامعه روحانیت مبارز تهران و تهیه اساننامه مبارزاتی و دینی برای این منجر شد تا تأسیس این تشکیلات به صورت غیرعلنی در دهه ۱۳۴۰ش و علنی در سال ۱۳۵۶ش ادامه یافت. در عرصه مبارزات میدانی نیز آیت‌الله مهدوی کنی با همراهی طلاب حوزه علمیه، در نهضت ملی ایران به رهبری آیت‌الله کاشانی و دکتر صدوق نقش آفرینی می‌کردند، اما عمده فعالیت‌های سیاسی ایشان، از اوایل دهه ۱۳۴۰ش و در مسجد جلیلی تهران شکل گرفت.»

■ **در کسوت یک علاقه‌مند به فدائیان اسلام**
بسا روحانیانی که از بدو نهضت امام خمینی به کسوت یاران ایشان درآمدند، پیش از آن و در دوره نهضت ملی ایران، در عداد علاقه‌مندان به جمعیت فدائیان اسلام به رهبری شهید سیدمحمدجنتی نواب‌صفوی بودند. آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی نیز در زمره آنان به شمار می‌رود. محمدمهدی عبیدخدایی

دبیرکل کنونی جمعیت فدائیان اسلام در این باره می‌گوید: «مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی، از طلاب متدین و درس‌خوان مسجد لرزاده بود و پیش مرحوم آقای حاج شیخ علی اکبر برهان- که لطف خاصی به فدائیان اسلام و شهید نواب‌صفوی داشت- درس می‌خواند. نظر آقای مهدوی نسبت به فدائیان اسلام، بسیار مثبت بود. ایشان در بسیاری از مجالس بزرگداشت شهید نواب‌صفوی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مساجد مختلف از جمله مسجد ارک بر گزار می‌شد، شرکت می‌کردند. چون خلوص و تأثیر فدائیان اسلام در جامعه آن روز را دیدبه بودند، در سال‌های ۱۳۳۲- ۱۳۳۱ که ایشان در مسجد لرزاده بود، مرحوم نواب هر وقت از خیابان خراسان می‌گذشت و وقت اذان بود، به آن مسجد می‌رفت و در آنجا نماز می‌خواند. تقریباً تمامی شاگردان آقای برهان، از این طریق با نواب‌صفوی آشنا شده بودند…»

■ **امام جماعت مسجد جلیلی، با یگانه مبارزان انقلاب اسلامی**

مسجد جلیلی هنگام مهاجرت آیت‌الله مهدوی کنی به تهران، نوساز و فاقد امام جماعت بود. بانیان آن از طریق آیت‌الله حاج شیخ زین‌العابدین سرخ‌های (پدر همسر آیت‌الله مهدوی کنی) از ایشان برای امامت جماعت دعوت به عمل آوردند. از آن پس این مسجد،



دهه ۴۰ آیت‌الله محمد رضا مهدوی کنی

## حسین مهدیان: «آیت‌الله مهدوی کنی در دوران مبارزات، در مسجد جلیلی نماز می‌خواندند و من اکثراً در نمازهای جماعت و مخصوصاً مجالس شب‌های احیای ایشان شرکت می‌کردم. چهره‌های شاخصی از مبارزان، در مجالس احیای ایشان حضور پیدا می‌کردند. مثلاً مرحوم آیت‌الله طالقانی با اینکه خودشان در مسجد هدایت جلسات پررونقی داشتند، در مجالس احیای مسجد جلیلی هم شرکت می‌کردند. در پایان یکی از همین جلسات شب‌های احیا بود که مرحوم آقای مهدوی را در برابر چشم بسیاری از حاضران دستگیر کردند؛ پس از آن هم، جریان اعتراضات وحید افراخته پیش آمد و بسیاری از علما از جمله آقای مهدوی، پرونده مشترک پیدا کردند. پس از دستگیری در آن شب احیا، برای مدتی در بوکان تبعید بودند و از تباط با ایشان، بسیار

به عنوان یکی از پایگاه‌های انقلاب اسلامی شناخته می‌شد. حجت‌الاسلام والمسلمین حسین انصاریان در باب علل پذیرش امامت جماعت مسجد جلیلی توسط آن عالم مجاهد، چنین روایت کرده است: «ایشان می‌فرمودند: در مرحله‌ای به این نتیجه رسیدم که اگر در قم بمانم، فقط باید درس بخوانم یا درس بدهم و کارم تأثیر چندانی نخواهد داشت؛ لذا به تهران آمدم و در مسجد جلیلی، امام جماعت شدم!… مسجد جلیلی با محوریت ایشان، یکی از گان‌خوان‌گزاران اصلی تبلیغ نهضت امام و محل آمدوشد و تجمع مبارزان آن زمان بود. لذا همان‌طور که خود حضرت امام زندان و تبعید را تحمل کردند، یاران نزدیک ایشان از جمله مرحوم آقای مهدوی هم گرفتار زندان، شکنجه، تبعید و تعقیب بودند و جزو مبارزان صف اول محسوب می‌شدند. در دهه ۱۳۵۰م مخصوصاً پس از تاج‌گذاری و جشن‌های ۲۵هزار و ۵۰ساله، مبارزان تصمیم گرفتند همراه با امام که دائماً اعلامیه می‌دادند و به حرکت‌های ضددینی شاه اعتراض می‌کردند، تشکیلات منظمی را راه بیندازند، لذا شروع به شناسایی افراد اهل مبارزه کردند که شاید در تهران به ۲۰ نفر هم نمی‌رسیدند؛از جمله این افراد می‌توانم به: آقای هاشمی‌فستجانی، آقای لاهوتی، آقای شجره‌وی و آقای امامی‌کاشانی- که حدوداً ۱۶- ۱۵نفر می‌شدند- اشاره کنم، البته یکی از افراد در آن جمع، منبع ساواک بود و اطلاعات گروه را گزارش می‌داد؛ به هر حال مرحوم آقای مهدوی، دائماً مورد مراقبت و تبعید بودند. گمان می‌کنم آخرین زندان جلیلی تشکیلی می‌دادند و حدود سه سال طول کشید. آقای هاشمی هم در آن دوره، یک زندان چهار، پنج ساله را از سر می‌گذراند. ما هم هر ۲۰روز یا ماهی یک بار، به ساواک احضار و بازجویی می‌شدیم؛ آقای مهدوی تا زمانی که به زندان نرفته بودند، هم در خانه و هم در مسجد جلیلی جلسه می‌گذاشتند تا شعله انقلاب در آن منطقه- که ساکنانش چندان هم متدین نبودند- خاموش نشود…»

■ **دستگیری «امام» در برابر دیدگان «مامومین»**

تمامی آنان که در سالیان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، گذرشان به مسجد جلیلی تهران افتاده است، در باب فضای سیاسی این مسجد و گرایشات مبارزاتی امام جماعت فریخته‌خ آن، خاطرات فراوانی در ذهن دارند. حسین مهدیان از مصاحبان دبیرین آیت‌الله مهدوی کنی، نکات ذیل را به تاریخ سپرده است:

«آیت‌الله مهدوی کنی در آن دوره، در مسجد جلیلی نماز می‌خواندند و من اکثراً در نمازهای جماعت و مخصوصاً مجالس و مجالس ایشان در شب‌های احیا، شرکت می‌کردم. چهره‌های شاخصی از مبارزان، در مجالس احیای ایشان حضور پیدا می‌کردند و در واقع مسجد جلیلی، یکی از مراکز تجمع شخصیت‌های مبارز در آن دوره بود. مثلاً مرحوم آیت‌الله طالقانی با اینکه خودشان در آن مسجد هدایت جلسات پررونقی داشتند، در مجالس احیای مسجد جلیلی هم شرکت می‌کردند. در پایان یکی از همین جلسات شب‌های احیا بود که مرحوم آقای مهدوی را در برابر چشم بسیاری از حاضران دستگیر کردند؛ پس از آن هم، جریان اعتراضات وحید افراخته پیش آمد و بسیاری از علما از جمله آقای مهدوی، پرونده مشترک پیدا کردند. پس از دستگیری در آن شب احیا، برای مدتی در بوکان تبعید بودند و از تباط با ایشان، بسیار

دکتر غلامعلی حدادعادل: «آیت‌الله مهدوی کنی از سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، به عنوان یک روحانی مبارز مطرح بودند، به طوری که معمولاً باید سراغ ایشان را از زندان و تبعیدگاه می‌گرفتیم؛ عملاً روال این گونه بود که مدتی پس از آزادی از زندان، مجدداً دستگیر می‌شدند؛ در عین حال نکته مهم در شخصیت ایشان این بود که به رغم قاطعیت و انقلابی بودن، دافعه‌شان کم بود و حتی الامکان با مخالفان فکری خود هم از تباط داشتند…»

محدود شد. در آنجا یکی دو نفر از رفقای مسجد جلیلی، به دیدن‌شان می‌رفتند و برای ما اخبار را می‌آوردند. در اوین هم غیر از خانواده و سنگان در جه یک، کسی با ایشان ملاقات نداشت؛ به همین دلیل در آن دوره، سعادت دیدار با ایشان نصیب ما نشد، ولی وقتی از زندان آزاد شدند و پس از تشکیل شورای انقلاب، در جلساتی که برای برنامه‌ریزی‌ها برگزار می‌شدند، خدمت‌شان می‌رسیدیم، چون برخی از این جلسات در منزل ما برگزار می‌شدند…»

■ **به ندرت از زندان و شکنجه خویش سخن می‌گفت**

دکتر غلامعلی حدادعادل بر این باور است که آیت‌الله مهدوی کنی، به رغم پرخورداری از پیشینه طولانی مبارزاتی، کمتر به بازگویی خاطرات مربوط به آن رضایت می‌داد و این از شهرت گریزی و تظاهر پرهیزی آن بزرگ نشان داشت. به باور رای، او در دیدار با سایسوپن، تنها یک بار حاضر شد به سوابق مبارزاتی خود اشاره کند:

«ایشان از سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان یک روحانی مبارز مطرح بودند، به طوری که معمولاً باید سراغ ایشان را از زندان و تبعیدگاه می‌گرفتیم؛ عملاً روال این گونه بود که مدتی پس از آزادی از زندان، مجدداً دستگیری می‌شدند؛ ایشان یکی از ارکان مبارزات انقلابی، در شهر تهران بودند. در عین حال نکته مهم در شخصیت ایشان این بود که به رغم قاطعیت و انقلابی بودن، دافعه‌شان کم بود و حتی الامکان با مخالفان فکری خود هم از تباط داشتند. نکته جالب این است که مخالفان هم به ایشان احترام می‌گذاشتند، چون می‌دانستند عمل از روی اصولی که به آن پایبند هستند، عمل دستگیری برای مثال از ابتدای انقلاب، نظر ایشان با مهندس بازرگان و همفکران او و بعدها جریان حاکم بر دولت در دهه ۱۳۶۰ تفاوت داشت. با چپ‌ها هم که از ابتدا مزه‌های دقیق و مشخصی می‌کنند، اما در عین حال نه هرگز ایشان به زندان توهین کردند و نه کسی به ایشان توهین کرد؛ ایشان به جز یک‌بار، هرگز درباره سوابق زندان و شکنجه خود در جایی صحبتی نکردند؛ا خودشان می‌فرمودند: یک‌بار مسعود رجوی پیش من آمد و من از او پرسیدم: در دوران مبارزه، من بیشتر انفرادی کشیدیم یا شما؟ گفت: شما، گفتم: من بیشتر شکنجه شدم یا شما؟ گفت: شما. پرسیدیم: پس این بازی‌ها چیست؟ گفت: این حرف‌ها برای آقای مهدوی، خیلی سخت بود و هیچ وقت در این زمینه حرف نمی‌زدند، ولی سوابق انقلابی ایشان، به قدری مشخص بود که کسی نمی‌توانست به ایشان بگوید: شما کجا بودید؟ آیت‌الله‌مهدوی، اصلاً اهل شعار دادن و مصاحبه کردن‌های جنجالی و این‌گونه رفتارهای عامه‌پسند نبودند. ایشان در زندان با مجاهدین خلق، کمونیست‌ها و شبه کمونیست‌ها، به لحاظ فکری دست‌وپنجه نرم کرده و از زیر و بم اندیشه و عمل آنها آگاه بودند و در نتیجه، همه یارانیات را کاملاً می‌شناختند؛ به همین دلیل هم در بحران‌ها و مقاطع حساس، مواضع بسیار صحیح و دقیقی اتخاذ کردند…»

■ **دستگیری‌های پدرا، دشواری‌های خانواده**

فرزندان آیت‌الله مهدوی کنی از حملات ساواک به منزل‌شان، برای نفیض‌خانه با دستگیری پدر خاطراتی شنیدنی دارند. دکتر مریم مهدوی کنی فرزند ارشد آیت‌الله دسر این باره به بازگویی ماجراهای ذیل پرداخته است:

«اولین دستگیری و زندان پدر در دوره‌ای اتفاق افتاد که من به سنی رسیده بودم که تقریباً مسائل سیاسی را متوجه می‌شدم. به یاد دارم یکی از دوستان پدر، نزد دایی من آمده و گفته بود: من پشت فرمان نشسته بودم و حاج‌آقا کنار دست من نشسته بودند که ماشینی دستور داد: بزن کنار و بعد هم گفت: به دنبال من بیا آن فرد می‌گفت؛ ما را به یکی از خیابان‌های فرعی بردند و گفتند: ایشان پایین بیاید و شما برو؛ در همان جا ایشان را دستگیر کرده بودند و دوست دایی من آمده بود که خبر آن را بدهدند. آن روز ما در منزل خاله‌مان میهمان بودیم که دایی‌ام آمدند و این‌را گفتند. این اولین نبار بود که من چنین مسئله‌ای را می‌شدیم و خیلی برام سنگین بود. نمی‌توانستم باور کنم، تصور اینکه حالا که پدر را

به زندان می‌برند، چه می‌شود؟ آیا برمی‌گردند؟ یا بر نمی‌گردند؟ خیلی وحشتناک بود، البته ایشان قبلاً در سال ۴۲ هم دستگیر شده بودند، ولی من بچه بودم و از آن موقع خاطره‌ای ندارم. در این فاصله هشت‌سنه سالی که گذشته بود، به آن صورت دستگیر نشده بودند. حاج‌آقا مرتباً به مراکز ساواک احضار می‌شدند و مثلاً از ساواک به ایشان پیغام می‌فرستادند: به فلان پلاک در فلان خیابان بیایید، ولی پدر خودشان می‌دانستند که آنجا مرکز ساواک است، هر چند ظاهراً ساختمانی مثل یک خانه بود؛ ساواک مرتباً سعی می‌کرد ایشان را بترساند که حرف نزنند؛ در آن مراکز سؤالاتی را می‌پرسیدند و بعد ایشان را آزاد می‌کردند. علاوه بر این دو بار را یادم هست که به خانه ما حمله کردند؛ یک بار من، خواهر و برادرم، در خانه تنها بودیم و من فرزند بزرگ‌تر بودم که آن روزها ۱۴-۱۳سال داشتم. مأموران ساواک در زندن و گفتند: بیا دم در؛ وقتی من رفتم در را باز کنم، پای‌شان را لای در گذاشتند که در بسته نشود؛ ریختند در خانه و شروع کردند به گشتن. یکسری اعلامیه و نوار هم روی میز بود. نوارهای سخنرانی علیه شاه که در آن دوره خیلی مهم بود. آنها را برداشتند و تمام کمدها را گشتند و همه کشورها را بیرون ریختند؛ مدت طولانی‌ای در خانه بودند تا مادرم آمدند. ایشان اطلاع نداشت و یکم‌رتبه وارد پارکینگ خانه و متوجه شده بودند که افرادی در منزل هستند. آنها ماشین‌های‌شان را داخل پارکینگ آورده بودند که از بیرون کسی متوجه حضورشان نشود، البته بعضی از دوستان پدرم که نمی‌دانستند ایشان در خانه هستند یا نیستند، برای ملاقات با ایشان آمده بودند. آنها از آدم‌هایی که رفت‌وآمد می‌کردند، متوجه شده بودند مأمور در خانه هست و به پدرم- که در مسجد بودند- خبر داده بودند: به نظر ما مأموران ساواک در خانه شما بودند و به خانه فرود؛ از آن طرف هم ما در خانه تنها بودیم و مخصوصاً خواهر کوچکم خیلی ترسیده بود، چون تا آن موقع آدم اسلحه به دست ندیده بودیم و حتی دیدن یک تفنگ معمولی هم، برای‌مان وحشتناک بود؛ برادرم یک کمی با آنها جر و بحث می‌کرد که: حق ندارید کمدهای خصوصی‌م‌ساراً بگردید!

البته ما ما بر خوردهای تندی نکردند. در یکی از کمدها قفل بود و مادرم کلیدش را قایم کرده بود که در آن وسایل شخصی خودشان مثل آلبوم‌ها، عکس‌ها و نوشته‌های‌شان بود. آنها صبر کردند تا مادرم آمدند و گفتند: در کمد را باز کنید و بعد همه مطمئن شدند که چیزی نیست. اطلاعاتی‌ها و نوارها را به عنوان مدرک ضبط کردند و ماندند تا پدرم به منزل برگردند. همان‌طور که عرض کردم، از آن طرف به پدرم اطلاع داده بودند که این‌ها در خانه هستند و شما برگردید. ایشان می‌گفتند: هر چه فکر کردم در حالی که زن و بچهدم در دست اینها هستند، من فرار کنم، دیدم اصلاً نمی‌توانم؛ همه به من می‌گفتند به خانه نرو و فرار کن، ولی من دیدم نمی‌توانم. مأموران ساواک تعدادشان زیاد بود و با چند ماشین آمده بودند. مادرم هم جوان بودند و سنی نداشتند. به هر حال پدرم به منزل آمدند، در حالی که می‌توانستند فرار کنند. مأموران هم ایشان را دستگیر کردند و بردند…»

■ **علاقه اسام خمینی به شاگرد مبارز خویش**
و سرانجام زنده‌یاد آیت‌الله مهدوی کنی به دلیل جامعیت علمی و عملی، بس مورد علاقه استاد و راهبر خویش، حضرت امام خمینی قرار داشت. این امر از توصیفات و اراجاعات آن بزرگ، به نیکی هویداست. حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمصطفی میرلوحی داماد آن فقید سعید، در این فتره اعتقاد دارد:

«حضرت آیت‌الله مهدوی کنی، واقعاً امین امام و امت بودند. محبوبیت و موقعیت ایشان نزد حضرت امام، سبایقه ۴۰ساله داشت؛ حضرت امام جز در مورد ایشان، در مورد کس دیگری نفرمودند؛ ما از سابق به ایشان ارادت داشته‌ایم و داریم و در آینده هم خواهیم داشت؛ این همه اعتماد و اعتقاد به استوار بودن فردی در مسیر صحیح اسلام و انقلاب، آن هم از جانب شخصیت بی‌ظنبری چون حضرت امام، تصادفی نیست و مبتنی بر شناخت دقیق و عمیق رهبر کبیر انقلاب از ایشان است. در دورانی که مبارزان به حضرت امام دست‌رسی نداشتند، وقتی به ایشان مراجعه می‌شد، می‌فرمودند: به آقای مهدوی کنی در تهران مراجعه کنید، ایشان به ما قریب‌الفتوا هستند، به فتوای ایشان عمل کنید، کانه به فتوای من عمل کرده‌اید!...در دورانی که برای تأمین هزینه‌های دانشگاه امام صادق (ع) مشکل پیش آمد، مرحوم آقای مهدوی کنی به حضرت امام نامه‌ای نوشتند و اجازه خواستند از محل وجوهات، مبلغی صرف این هزینه‌ها شود. خودشان را محسوب می‌کنید، والا من اجازه دادم؛ شما در هر جایی که خودتان صلاح می‌دانید، وجوهات را خرج کنید!...کمتر پیش می‌آید که مراجع به کسی، در صرف وجوهات چنین اجازه مطلق بدهند، مخصوصاً حضرت امام که در این زمینه فوق‌العاده سختگیر بودند. چنین اجازه بدون قید و شرطی به مرحوم آقای مهدوی، نشانه اطمینان مصدق‌در حضرت امام به تقوا، عدالت و تدبیر ایشان بود. البته چنین اجازه دادها را مرحوم آیت‌الله‌عظمی گلپایگانی هم به آقای مهدوی کنی داده بودند. علاوه بر حضرت امام و علما، بدنه مؤمن و انقلابی جامعه هم به ایشان اعتماد و اطمینان زیادی داشتند…»